**بسم الله الرحمن الرحیم**

**خبر الواحد**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه پنجاه و پنجم\_13 بهمن 1397**

در دلیل روایی برای اثبات حجیت خبر واحد طائفه اولی که مرحوم شیخ انصاری و من تبعه به آن استدلال کرده­اند اخبار علاجیه است، یعنی اخباری که در مورد راه حل تعارض مطلبی را بیان فرموده است. با این مقدمه که تعارض بین اخبار آحاد است، ما نداریم دو تا خبر متواتر که با هم تعارض کنند. این از یک طرف.

از طرف دیگر تعارض فرع حجیت است تا دو روایت فی حد نفسهما حجت نشوند، تعارض معنا ندارند، چون تعارض بین حجت و لا حجت است که بی معنا است. اگر تعارض همیشه بین حجت هاست، از سوی دیگر اگر تعارض بین اخبار آحاد است، نتیجه می شود پس خبر واحد حجت است اگر معارضی نبود، که حجت بالفعل است و اگر معارض بود طبق قواعد باب تعارض باید مساله را حل کرد فثبت مسالة حجیت خبر الواحد من اخبار العلاجیه.

جوابی که به این مدعا می توان داد این است که ما ان مقدمه دوم شما را قبول داریم که تعارض همیشه فرع بر حجیت است و این امر واضحی است اما چه کسی گفت تعارض همیشه در اخبار آحاد است؟ مراد شما از اخبار آحاد، اخباری است که خود خبر حجتش کند خودش را. چه مانعی دادر بگوییم دو روایت داریم که هر دو با گروهی از قرائن موافق اند، هیچ کدام مخالف قرآن نیستند، هیچ کدام مخالف سنت نیستند، با قرائن حجت شده­اند.آیا حجت شدن با قرائن دیگر جای تعارض باقی نمی ماند؟ نه قرائن متعدد است.

ثانیا ائمه هدی اعلیهم السلام در زمان­هایی زندگی می­کردند که گاهی مجبور بودند حرفهایی بزنند که اعتقادی به صحت ان ندارند. حال دو روایت قطعی الصدور به ما رسیده است که مدلول جدی هر دو تعارض دارد و ما نمی دانیم کدام را باید اخذ کنیم.

یک بیانی دارد این جا آقای سیستانی به این تعبیر:

اذ الائمه علیهم السلام کما ذکروا کانوا یجیبون عن شیءٍ سبعین جواباً لعل واحدٌ منها المخرج

پس قبول داریم که تعاض فرع بر حجیت است ولی این که تعارض فرع بر خبر واحد بلا قرینه است دلیل نداریم. این طائفه اول از روایات.

مراجعه بفرمائید به رسائل، طائفه دومی که شیخ اعظم قدس الله نفسه الزکیه به ان ها تمسک کرده است، روایاتی است که ائمه علیهم السلام مردم را ارجاع داده اند، یا با نام و یا با صفت و وصف به اصحابشان، که بروید از انها کلمات ما را بیاموزید. اگر خبر واحد حجت نباشد، چرا ائمه علیهم السلام ما را ارجاع به این بزرگواران در اخذ حدیث داده­اند.

در یک تقسیم بندی این احادیثی که شیخ اعظم به آن ها تمسک فرموده است بر سه دسته تقسیم می شود، بخش اول ظاهر روایاتش این است که به تعبیر بنده امام نماینده­ایی را به یک منطقه ایی از عالم فرستاده است و به مردم گفته است سوال یا کاری دارید به او مراجعه کنید. مراجعه به او مراجعه به من است. مثل امیر المومنین صلوات الله و سلام الله علیه که استانداری در بصره یا مصر و ... داشت. لزوماً این عامل راوی بودنش شرط نیست که بگوییم نماینده امام معصوم حتما باید راوی هم باشد، شما باید از این نماینده حرف شنوی داشته باشید و اطاعت او را بکنید. چه ربطی دارد به خبر واحد ولو این آقا اصلا یک روایت هم نیاورد. این از باب مراجعه به نماینده امام است و اطاعت از آن.

آقای سیستانی می فرماید یکی از این موارد، روایت احمد بن اسحاق است که از امام می پرسد من اعامل امن آخذ و قول من اقبل؟ قال: العمری ثقتی فما ادی الیک عنی فعنی یودی و ما قال لک عنی فعنی یقول فاسمع له و اطع فانه ثقة مامون

ایشان این روایت را جز روایاتی می شمارد که ربطی به خبر و روایت ندارد ارجاع مردم یک منطقه دور از امام است به نماینده امام.

قسم دوم از روایاتی که ارجاع داده است به اشخاص، ارجاع از باب حکومت و ولایت نیست، از باب یادگرفتن دین از ان­هاست و فتوی دادن آنها. به فتوای این آقا عمل کنید. از ابب تعلیم و فتوا. ایشان می فرماید این قسم هم ربطی به بحث ما ندارد، اگر گفت تو برو پیش زید به تعبیر بنده درس فقه بخوان هذا ثقتی فی تعلیمکم. معنایش این نیست که هر روایتی که از من هم نقل کرد، روایتش را هم بدون سنجش قبول کن.

باید فرق گذاشت بین مقام تعلیم و فتوی با مقام روایت.

و در بین روات ما این نبوده که همه روات ما صرفا ناقل باشند، دستگاه ضبط صوت باشند نه خیلی از این ها فقیه بودند مثلا نجاشی در ترجمه حال یونس بن عبدالرحمن می گوید کان رضا سلام الله علیه یشیر الیه فی العلم و الفتیی . یا همین نجاشی در تر جمه حال محمد بن مسلم می گوید فقیه ورع. و در ترجمه ابان بن تغلب می گوید امام فرمود به او اجلس یا ابان فی مسجد النبی و افتی الناس.

یا در مورد محمد بن مسلم ثقفی امام فرمود وفما یمنعک من محمد بن مسلم ثقفی؟

شعیب عقرقوفی قال قلت لابی عبد الله علیه السلام رب ..فمن نسال؟ قال علیک بالاسدی یعنی ابا بصیر

...

این هم بخش دوم.

اما قسم سوم، مربوط است به اخذ حدیث و این که حدیث را ا چه کسی بگیرید. این دیگر دلالت دارد بر بحث ما مثلا امام می فرماید اذا اردتَ حدیثا فعلیک بهذا الجالس یعنی الزرارة

این ظاهرا اشکالی درش نیست منتها ایا معنایش این است که حرف زراره را بپذیر و دیگر حرف او را مقایسه نکن؟ عرض می کنیم نه. اتفاقا یک روایت داریم در باب ارث، کسی روایتی را از زراره برای امام نقل می کند امام می فرماید و اما ما رواه زراره فلا یجوز لی ردوه اما قال الله تبارک و تعالی آیه ارث را میخواند و ثابت می کند روایت با این آیه ناسازگار است.

پس هیچ کدام از این روایاتی که اسم اشخاص بود دلالت بر مساله نکرد.

هذا و للکلام تتمة.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین.